

قدوس قدوس قدوس، یهوه صباوت

اول ژوئن سال ۱۹۷۳، در حالی که خبر رویداد «واترگیت» در مطبوعات پخش شده بود، چارلز کلسن به دیدار دوستش، تام فیلیپس، رفت و از این گفته فیلیپس، که به عیسی مسیح ایمان آورده، یکه خورد و حیران ماند. او تام را در آرامش می‌دید، در حالی که خودش در آرامش نبود. وقتی منزل دوستش را ترک نمود، از شدت گریه حتی قادر نبود کلید را بچرخاند و ماشین را روشن کند. کلسن چنین می‌گوید:

آن شب با گناهم روبه‌رو گشتم، گناهی که فقط در کلک و حقه زشت و واترگیت خلاصه نمی‌شد، بلکه با گناه عمیق درونم روبه‌رو گشتم، با آن شرارت و پلیدیِ نهان که در دل همه انسانها وجود دارد. این رو در رو شدن دردناک بود و نمی‌توانستم از آن بگریزم. نزد خدا فریاد برآوردم و دریافتم در مقابل آغوش او که انتظارم را می‌کشید مرا یاری مقاومت نبود. آن شب زندگی‌ام را به عیسی مسیح تقدیم کردم و این‌گونه بود که عظیم‌ترین ماجرای زندگی‌ام آغاز گردید (خدای پرمحبت، صفحه ۲۴۷).

درک تازه چارلز کلسن از خدا

در ده سال گذشته، صدها مرتبه به این رویداد اشاره شده است. ما علاقه‌مند به شنیدنش هستیم، چرا که بسیاری از ما در زندگی خود و زندگی کلیسایمان به همین توبه و ایمانی که در این رویداد می‌بینیم بسنده کرده‌ایم و قانع هستیم، اما چارلز کلسن قانع نبود. این مزدور کاخ سفید نه فقط حاضر شد در سال ۱۹۷۳ گریه توبه سر دهد، حتی چندین سال پس از آن دگرگونی نیز از اینکه دیدگاهش به خدا را نابسند می‌دید غصه‌دار بود و دلش می‌خواست از آن وضعیت توبه نماید. او در خشکسالی روحانی غیر معمولی به سر می‌برد (اگر شما نیز در این وضعیت هستید، دلگرم شوید! به جز شما مقدسان دیگری هم وجود داشته‌اند که دقیقاً در وسط بیابان با خدا روبه‌رو شده‌اند و زندگی‌شان تغییر نموده است). در همان دوران، دوستی به کلسن پیشنهاد نمود که مجموعه فیلمهای ضبط‌شده آر. سی. اسپرول را که درباره قدوسیت خدا موعظه نموده بود تماشا کند. کلسن در کتاب تازه‌اش، خدای پرمحبت، چنین می‌نویسد (صفحات ۱۴-۱۵):

همه آنچه درباره اسپرول می‌دانستم این بود که او یک الهیدان است. در نتیجه، چندان شور و اشتیاقی از خود نشان ندادم، چون استدلال این بود که الهیات برای کسانی است که فرصت مطالعه دارند و غرق در مطالعه، به دور از رزمگاه نیازهای انسانی، گوشه عزلت می‌گزینند. اما با اصرار دوستم سرانجام پذیرفتم به آن موعظه‌ها گوش دهم.

در انتهای ششمین سخنرانی بود که در ترس و احترام از قدوسیت مطلق خدا به زانو درآمدم و عمیقاً دعا کردم. آن تجربه زندگی مرا تغییر داد و کاملاً به درک تازه‌ای از خدای قدوسی رسیدم که به او ایمان داشتم و او را می‌پرستیدم.

خشکسالی روحانی‌ام پایان یافت، اما چشیدن شکوه و ابهت خدا مرا تشنه‌تر کرد تا درباره او بیشتر بدانم.

سال ۱۹۷۳، کلسن تا آن اندازه خدا را دیده و خود را نگرینسته بود که دریابد به شدت نیازمند خدا بود و «به شکلی که یاری مقاومت نداشته» (به گفته خودش) به آغوش خدا آمده بود. اما، چند سال بعد، چیزی شگفت‌انگیز روی داد. یک الهیدان از قدوسیت خدا سخن گفت و چارلز کلسن می‌گوید که به زانو درآمد و «کاملاً به درک تازه‌ای از خدای قدوس رسید». از آن لحظه به بعد، از حسی برخوردار شد که آن را «ذائقه برای شکوه و ابهت خدا» می‌نامد. آیا شما نیز آن قدر قدوسیت خدا را مشاهده کرده‌اید که برای شکوه و عظمت او ذائقه‌ای سیری‌ناپذیر داشته باشید؟

ایوب خدا را از نو می بیند

«در زمین عوص، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می نمود» (ایوب ۱:۱). ایوب ایماندار بود. او مرد دعا بود که کاملاً خود را وقف نموده بود و به یقین آن طور که باید خدا را می شناخت و به یقین «برای شکوه و ابهت خدا ذائقه داشت.» اما دیری نپایید که درد و رنج و محنت و برهوت روحانی و جسمانی از راه رسیدند. در بحبوحه آن ظلمتی که ایوب را فرا گرفته بود، خدا در همه ابهت و عظمتش با او سخن گفت:

آیا داوری مرا نیز باطل می نمایی؟ و مرا ملزم می سازی تا خویشتن را عادل بنمایی؟ آیا تو را مثل خدا بازویی هست؟ و به آواز مثل او رعد توانی کرد؟ الان خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده و به عزت و شوکت ملبس ساز . . . بر هر که متکبر است نظر کن و او را دلیل بساز و شیربران را در جای ایشان پایمال کن . . . آن گاه، من نیز درباره تو اقرار خواهم کرد که دست راستت تو را نجات تواند داد . . . پس کیست که در حضور من بایستد؟ کیست که سبقت جسته، چیزی به من داده تا به او رد نمایم؟ هرچه زیر آسمان است از آن من می باشد (۴۰:۸-۱۴؛ ۴۱:۱۰-۱۱).

و ایوب نیز که مانند گُلَسین، کاملاً، به درک تازه ای از خدای قدوس رسیده بود چنین می گوید:

لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی دانستم . . . از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم، لیکن الان چشم من تو را می بیند. از این جهت، از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می نمایم (۴۲:۳-۶).

با پشتکار و امید، در پی خدای قدوس

آیا می شود در کلیسای ما نیز چنین چیزی روی دهد؟ بله، می شود و چنین نیز شده است. اگر نشانه هایی از این امید و پشتکار را ندیده بودم، مضرانه بر آن پافشاری می کردم، چرا که می دانم پشتکار و ثبات قدم داشتن کلید بیداری روحانی است. ای. جی. گُردن در کتابش با عنوان «روح القدس در خدمات بشارتی» صفحات ۱۳۹، ۱۴۰ چنین می نویسد:

هفت سال طول کشید تا کیری نخستین کسی را که در کشور هندوستان از طریق بشارت وی ایمان آورده بود تعمید دهد. هفت سال طول کشید تا نخستین ثمره شاگردسازی جادین، در برمه به بار نشیند. موربین هفت سال زحمت و مرامت کشید تا یک فرد چینی به مسیح ایمان آورد. موقات می گوید که هفت سال انتظار کشید تا نخستین رگه هایی از کار روح القدس را در سرزمین پشوانای آفریقا مشاهده نماید. هنری ریچاردز هفت سال در کنگو زحمت کشید تا اولین نوایمان را در بانزاملانتکا به چشم ببیند.

پشتکار داشتن و ثابت قدم بودن و دعا کردن و زحمت کشیدن کلید بیداری است و در کنارش چشم انتظار و امید نیز. خدا برای من هم نشانه هایی از این امید را نمایان ساخته است. به امید اینکه تجربه اشعیا و ایوب و چارلز گُلَسین در میان ما نیز تکرار شود اگر که ما نیز با جدیت در پی خدای قدوس باشیم و در این پشتکار باقی بمانیم. برای نمونه، هفته گذشته، از طرف یکی از اعضای کلیسایمان نامه ای به دستم رسید:

پیش از این، فکر می کردم در مورد شناخت خدا به قله رسیده ام، اما خدمت این کلیسا بالاتر از آن چیزی که برایم قله به حساب می آمد مرا به تصویری رفیع تر، عظیم تر، بزرگ تر، و پر جلال تر از خدا رساند، تصویری که هرگز نمی توانستم تصورش را داشته باشم . . . دیدگاهم نسبت به خدا وسیع تر و وسیع تر گشت و دریافتم که همه چیز از شکوه و ابهت قدرت مطلقش جاری می شود، قدرت مطلق که همه چیز را بسنده است. در این ده ماه که در کلیسای بیت لحم بوده ام، بیداری شگفت انگیزی در دلم روی داده است و این شعله چنان فروزان تر و فروخته تر شده است که پیش از این هرگز چنین نبوده است.

وقتی شکوه و ابهت خدا را در قدوسیت مشاهده می‌کنیم و خود را چون گرد و غباری نامطیع می‌بینیم، آن زمان است که بیداری روحانی صورت می‌پذیرد. آن زمان است که شکستگی، توبه، شادی وصف‌ناپذیر بخشیده شدن، «ذائقه برای شکوه و جلال خدا»، تشنهٔ قدوسیتش بودن، بیشتر نگرستن، و بیشتر بدان معیار زیستن پدیدار می‌گردند. این بیداری روحانی است و این بیداری از دیدن خدا حاصل می‌شود.

هفت گوشه چشم از حضور خدا در رویای اشعیا

اشعیا در فصل ۶-۴-۱ ما را به رویایش دربارهٔ خدا دعوت می‌نماید:

در سالی که عزییا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود و هیكل از دامنه‌های وی پر بود و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و با دو پایهای خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود و یکی دیگری را صدا زده می‌گفت: «قدوس قدوس قدوس، بیهوه صبايوت؛ تمامی زمین از جلال او مملو است.» و اساس آستانه از آواز او که صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پر شد.

من در این چهار آیه هفت گوشه چشم از حضور خدا را مشاهده می‌کنم (دست‌کم، هفت مورد).

۱. خدا زنده است

نخست اینکه، خدا زنده است. عزییا مرده اما خدا همچنان زنده است. «از ازل، تا به ابد، تو خدا هستی» (مزمور ۲:۹۰). وقتی جهان خلق گردید، خدا خدای زنده بود. وقتی سقراط جام زهر را سر کشید، خدا خدای زنده بود. وقتی ویلیام برادفورد فرماندار شهر مهاجرنشین پلیموت گشت، خدا خدای زنده بود. وقتی در سال ۱۹۶۶ توماس آلتایزر اعلان کرد که خدا مرده است و مجلهٔ تایم این خبر را در صفحهٔ اولش چاپ نمود، خدا خدای زنده بود و الان تا ده تریلیون اعصار دیگر نیز که همهٔ خرده‌گیری‌های ناچیز از واقعیت وجود خدا همچون ناوهای جنگی غرق‌شده در کف اقیانوس آرام به فراموشی سپرده می‌شوند خدا خدای زنده خواهد بود. «در سالی که عزییا پادشاه مرد، خداوند را دیدم.» تا پنجاه سال آینده، در هیچ کجای دنیا، رهبرانی که امروز زنده‌اند دیگر زنده نخواهند بود. تغییر رهبران دنیا صد در صد است. تا چشم بر هم زنیم، در صد و ده سال آینده، ده میلیارد انسان جدید به این جهان می‌آیند و کل چهار میلیارد نفری که امروز زنده‌اند، مانند عزییا، از میان می‌روند، اما خدا پابرجا خواهد بود. او هرگز آغازی نداشته است و از این‌رو برای هستی‌اش به چیزی وابسته نیست. خدا همواره زنده بوده و همواره نیز زنده خواهد ماند.

۲. خدا مقتدر است

دوم اینکه، خدا مقتدر است. «خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود.» در هیچ رویایی که در مورد آسمان بوده و گوشه‌چشمی از وجود خدا را نشان داده است هرگز دیده نشده که خدا در حال شخم زدن زمین باشد یا چمنها را کوتاه کند یا کفش جلا دهد یا گزارش تهیه کند یا کامیونی را بارگیری نماید. بنیان آسمان در حال فروپاشی نیست و خدا هرگز در قلمروی آسمانی‌اش به بن‌بست نمی‌رسد و درمانده نمی‌گردد. او نشسته است و بر تخت نشسته است. همه چیز در آنجا آرام است و او بر همه چیز کنترل دارد.

کرسی سلطنت و فرمانروایی بر دنیا حق خدا است. این ما نیستیم که به خدا چنین حقی می‌دهیم که بر زندگی ما اقتدار داشته باشد. چه بخواهیم چه نخواهیم، او صاحب اختیار است. این حماقت محض است به گونه‌ای رفتار کنیم که گویی حق داریم خدا را زیر سوال ببریم! هم امروز و هم آینده، ما نیاز داریم به گفتار رک و بی‌پرده‌ای چون سخنان ویرجینیا استیم اوزنر که در نشریهٔ «اصلاح‌یافته» چاپ شده است گوش فرا دهیم:

این مطلب را به درستی یاد بگیریم: خدا می‌تواند هرچه دلش می‌خواهد انجام دهد، چه بسا اگر بخواهد کسی را ملعون کند و اگر این موجب خشنودی و رضامندی او است که کسی را ملعون کند، بی‌چون و چرا، این خواسته تحقق می‌یابد. عملکرد خدا عملکرد خدا است و بس. بدون عملکرد خدا، هیچ چیز هستی نخواهد داشت، از جمله انسانهایی که به خود اجازه می‌دهند خالق همه چیز را قضاوت کنند.

مقتدر بودن خدا حقیقتی است که باعث فروتنی می‌شود و حس شکوه و ابهتی نفس‌گیر را برمی‌انگیزد. خدا بالاترین مسند داوری است، بالاترین قانون‌گذار و بالاترین مجری قانون. بالاتر از خدا کسی وجود ندارد که بتوان نزدش فرجام‌خواهی کرد.

۳. خدا قادر مطلق است

سوم اینکه، خدا قادر مطلق است. تخت اقتدار او منحصر به فرد است و کرسی اقتدار دیگری مانند کرسی اقتدار خدا وجود ندارد. تخت سلطنت او رفیع و عالی است. «خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود.» کرسی خدا بالاتر از هر تخت سلطنت دیگری است و این خود نمودار قدرت برتر او است که اقتدارش را به کار می‌گیرد. هیچ اقتداری قادر نیست رو در روی خدا بایستد و مشیت او را باطل سازد. خدا هر آنچه قصد کند به انجام خواهد رساند. «اراده من برقرار خواهد ماند و تمامی مسرت خویش را به‌جا خواهم آورد» (اشعیا ۱۰:۴۶). «با جنود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نماید و کسی نیست که دست او را بازدارد» (دانیال ۳۵:۴). تحت تأثیر قدرت مطلق خدا (یا حاکمیت خدا) قرار گرفتن یا ما را مبهوت و شگفت‌زده می‌سازد یا به وحشت می‌اندازد، چرا که خدا یا با ماست یا بر ضد ما. بی‌تفاوت بودن به قدرت مطلق خدا صرفاً به این معنا است که قدرت او را آنچه که واقعاً هست ندیده‌ایم. اقتدار مطلق این خدای زنده برای آنانی که عهد او را نگاه می‌دارند پناهگاهی سرشار از شادی و قدرت می‌باشد.

۴. خدا پرشکوه است

چهارم اینکه، خدا پرشکوه است. «خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود و هیكل از دامنهای وی پر بود.» حتماً، تا به حال، تصویر عروسهایی را دیده‌اید که لباسشان دورشان ریخته است و پله‌ها و جایی را که ایستاده‌اند پوشانده است. حال، تصور کنید چه می‌شود اگر این دنباله لباس عروسی همه‌جا را فرا گیرد و هر کجا که عروس قدم می‌گذارد پوشیده از لباس عروسی گردد! اینکه جامه خدا سراسر هیكل آسمانی را پوشانده بدین معنا است که او خدایی است که جلال و شکوهش بی‌نظیر و بی‌همتا است. پُری شکوه و جلال خدا خودش را به هزاران شکل نمایان می‌سازد.

نشریه «رنجر ریک» در شماره ماه ژانویه درباره گونه‌ای از ماهیانی نوشته است که در عمق تاریک دریا زندگی می‌کنند و از خود نور می‌تابانند. این نمونه کوچکی از آن شوکت و جلال است: ماهیانی که به چانه بعضی از آنها چراغی آویخته شده است و برخی از آنها نیز دماغهای شب‌تاب دارند و زیر چشمان بعضی دیگرشان فانوس دریایی روشن است. در عمق اقیانوس، هزاران گونه از ماهیانی زندگی می‌کنند که از خود نور می‌تابانند و هیچ‌یک از ما قادر نیستیم آنها را ببینیم و از دیدنشان به شگفتی آییم. زیبایی و شگرفی آنها چشمگیر و خارق‌العاده است. چرا این ماهیان وجود دارند؟ چرا فقط معدودی از آنها وجود ندارند یا صرفاً نمونه‌هایی که مثل هم باشند و ساختاری ساده داشته باشند؟ زیرا خدا در شکوه و عظمتش گشاده‌دست و سخاوتمند است و غنای خلاقیتش از زیبایی مفرط لبریز می‌باشد. پس، اگر جهان هستی بدین‌گونه است، چقدر بیشتر خود خداوند باید پرشکوه باشد که با شکوه و شوکتش جهان را چنین آفریده است.

۵. خدا تکریم می‌شود

چهارم اینکه، خدا تکریم می‌شود. «و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و با دو پایهای خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود.» کسی از ماهیت این شش موجود بالدار و عجیب که دارای پا و چشم و هوش بودند باخبر نیست. در هیچ آیه دیگری از کتاب مقدس، آنها را دیگر هرگز دست‌کم با نام سرافین نمی‌بینیم. با در نظر گرفتن ابهت این صحنه و قدرت لشکر فرشتگان، بهتر است تصورمان از آنها این نباشد که کودکانی چاق و تپل و بالدارند که پیرامون خداوند در حال

پروازند. در آیه ۴، وقتی یکی از آنها سخن می‌گوید، بنیان هیکل به لرزه درمی‌آید. پس بهتر است این‌گونه تصور کنیم که آن فرشتگان مانند دسته‌هواپیماهای جنگی با آرایشی رزمی هستند که در حضور رییس‌جمهور و همراهانش رزمایش می‌دهند و دیوار صوتی را می‌شکنند. هیچ مخلوق فسقلی یا مضحکی در آسمان وجود ندارد، بلکه جملگی مخلوقات والا و رفیعند.

و نکته اینجا است: آن فرشتگان حتی نمی‌توانند به خداوند نگاه کنند و حتی خود را لایق نمی‌دانند که به حضورش پا گذارند. اگرچه آنها عظیم و پسندیده هستند و مانند انسانها گناهکار نیستند، خالقشان را با فروتنی بسیار تکریم می‌نمایند و حرمت می‌نهند. درخشندگی و قدرت فرشتگان هر انسانی را می‌ترساند، اما همان فرشتگان، در ترس قدوس و در حرمت و تکریم، خود را از شکوه و جلال خدا پنهان می‌سازند. حال، ما که حتی نمی‌توانیم شکوه فرشتگانش را تاب آوریم، چقدر بیشتر، در حضور خود خدا به رعشه درآمده و بر خود خواهیم لرزید!

۶. خدا قدوس است

ششم اینکه، خدا قدوس است. «قدوس قدوس قدوس، یهوه صباوت!» یادتان می‌آید که ریپی‌چیپ، آن موش دلاور، در پایان یکی از داستانهای نارنیا به نام «سفر کشتی سپیده‌پیم» با قایق چوبی‌اش به آخر دنیا سفر کرد؟ واژه «قدوس» نیز همان قایق کوچکی است که ما را در اقیانوس زبان به آخر دنیا می‌رساند. امکانات زبان برای رساندن معنا و مفهوم خدا سرانجام به انتها می‌رسد و از مرز دنیا به حیطه‌ای وسیع و ناشناخته وارد می‌گردد. «قدوسیت» ما را به مرز می‌رساند و از آنجا به بعد تجربه کردن خدا ماورای کلام و گفتار می‌گردد.

دلیل حرفم این است که هرچقدر هم تلاش کنیم تا قدوسیت خدا را تعریف نماییم، در نهایت، به اینجا ختم می‌شود که بگوییم «خدا قدوس است، یعنی خدا خدا است.» بیشتر توضیح می‌دهم. احتمالاً، ریشه کلمه «قدوس» به معنای قطع کردن یا جدا ساختن است. چیزی که مقدس می‌شود از کاربرد و استفاده عمومی (بگوییم امور دنیوی و غیر روحانی) قطع و جدا می‌گردد. امور زمینی و انسانها از دنیا جدا می‌شوند و وقف خدا می‌گردند و به این ترتیب قدوس می‌شوند. کتاب مقدس از زمین مقدس (خروج ۵:۳)، محفل مقدس (خروج ۱۲:۱۶)، سبّت مقدس (خروج ۲۳:۱۶)، امت مقدس (خروج ۶:۱۹)، رختهای مقدس (خروج ۲:۲۸)، شهر مقدس (نحمیا ۱:۱۱)، وعده‌های مقدس (مزمور ۴۲:۱۰۵)، مردان (دوم پطرس ۲۱:۱) و زنان مقدس (اول پطرس ۵:۳)، کُتب مقدس (دوم تیموتائوس ۳:۱۵)، دستهای مقدس (اول تیموتائوس ۸:۲)، بوسه مقدس (رومیان ۱۶:۱۶)، و ایمان مقدس (یهودا ۲۰) نام می‌برد. تقریباً، هر چیزی که از استفاده عمومی جدا گردد و به خدا اختصاص یابد می‌تواند مقدس شود.

اما توجه داشته باشید که وقتی این تعریف را در مورد خود خدا به کار می‌بریم چه می‌شود. خدا را از چه چیزی می‌توانید جدا سازید تا مقدس گردد؟ خدا بودن خدا خود بدین معنا است که او از هر چیزی که خدا نیست جدا می‌باشد. کیفیت خالق و مخلوق، بی‌نهایت، با هم تفاوت دارد. خدا بی‌همتا است. او یگانه است. او بی‌تا و منحصر به فرد است و به این معنا قدوس مطلق می‌باشد. با همه این توضیحات، همچنان این تعریف به قوت خود پابرجا است که خدا قدوس است یعنی خدا خدا است.

به عبارتی، اگر قدوسیت انسان از این ناشی می‌شود که از دنیا جدا شود و وقف خدا گردد، خدا باید به چه کسی وقف گردد تا قدوسیتش از آن ناشی شود؟ خدا به هیچ‌کس جز خودش وقف نمی‌گردد. این کفر است که بگوییم واقعیتی بالاتر از خدا وجود دارد که خدا باید به منظور قدوس بودن مانند او گردد. وقتی در کتاب خروج ۱۴:۳ نام خدا پرسیده شد، خدا فرمود: «هستم آن که هستم.» هستی و شخصیت خدا را مطلقاً نمی‌توان با چیزی خارج از خودش مشخص نمود. خدا به این دلیل که قوانین را رعایت می‌کند مقدس نشده است، چرا که خدا خودش قوانین را نوشت! او چون شریعت را نگه می‌دارد مقدس نشده است. شریعت مقدس است، زیرا خدا را مکشوف می‌نماید. خدا مطلق است، اما همه چیزهای دیگر مشتق شده می‌باشند.

پس قدوسیتِ خدا چیست؟ به این سه متن توجه کنید. اول سمویل ۲:۲: «مثل یهوه قدوسی نیست، زیرا غیر از تو کسی نیست.» اشعیا ۲۵:۴۰: «پس مرا به که تشبیه می‌کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می‌گوید.» هوشع ۹:۱۱: «خدا هستم و انسان نی و در میان تو قدوس هستم.» نتیجه اینکه، خدا قدوس است، چرا که او خدا است و انسان نیست (لاویان ۲:۱۹ و ۷:۲۰ را مقایسه کنید و به شباهتش با ساختار اشعیا ۱۶:۵ توجه نمایید.) خدا قیاس‌ناپذیر است. جوهر الهی منحصر به فرد و مطلق خدا قدوسیت است. قدوسیت خدا هویت و اعمال او را مشخص می‌سازد و هیچ‌کس آن را تعیین نمی‌کند. قدوسیت خدا همان چیزی است که او را خدا می‌سازد و کسی جز او خدا نیست و نخواهد بود. قدوسیت خدا را ابهتش، الوهیتش، و عظمتش بنامید. قدوسیت خدا ارزش خدا است، همچون مرواریدی که در خود ارزشمند و گران‌قدر است. سرانجام، زبان گفتار به پایان می‌رسد. ما در واژه «قدوس» در سکوت مطلقِ تکریم و شگفتی و ترس آمیخته به احترام، به آخر دنیا، سفر کرده‌ایم. در مورد شناخت خدا گفته‌ها بسیار است، اما ماورای کلام می‌باشند. «خداوند در هیکل قدس خویش است. پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد» (حقوق ۲:۲۰).

۷. خدا پر جلال است

اما پیش از سکوت و پیش از آنکه بنیان به لرزه درآید و دود همه‌جا را فرا گیرد، هفتمین و آخرین درس را دربارهٔ خدا فرا می‌گیریم. خدا پر جلال است. «قدوس قدوس قدوس، یهوه صباوت؛ تمامی زمین از جلال او مملو است.» جلال خدا نمودار قدوسیتش است. قدوسیت خدا کمال قیاس‌ناپذیر ذات الهی او است. جلال خدا قدوسیتش را آشکار می‌سازد. عبارت «خدا پر جلال است» به این معنا است که قدوسیت خدا عیان گشته است. جلال خدا مکاشفه‌ای آشکار از راز قدوسیتش است. خدا در کتاب لاویان ۳:۱۰ می‌فرماید: «از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت.» وقتی خدا قدوس بودنش را نشان می‌دهد، آنچه می‌بینیم جلالش خواهد بود. قدوسیت خدا جلالِ نهان و پوشیدهٔ خدا است و جلال او قدوسیت مکشوف‌شده‌اش می‌باشد.

وقتی سرافین می‌گویند: «تمامی زمین از جلال او مملو است» به این دلیل می‌باشد که از عرش آسمان می‌توانید آخر دنیا را ببینید. از این پایین، چشم‌اندازِ جلال خدا بسیار محدود است. ولی محدود بودنش عمدتاً به این دلیل است که ما به امور جزئی و پیش پا افتاده اهمیت داده و آنها را ترجیح می‌دهیم. طبق تشبیه سورن کی‌ریک‌گارد، ما مثل مردمی هستیم که شبانگه سوار بر درشکه می‌شویم و به خارج از شهر می‌رویم تا جلال خدا را مشاهده کنیم، در حالی که بالای سرمان، در سمت دیگرِ صندلیهای درشکه، فانوسی روشن است. تا زمانی که این نور مصنوعی بالای سرمان قرار دارد، آسمان بالای سرمان خالی از جلال است. ولی اگر باد پرفیض روح‌القدس چراغ زمینی ما را خاموش کند، در آن تاریکی، آسمانِ خدا مملو از ستارگان خواهد بود.

آن روز خواهد آمد که خدا بدمد و هر جلالی را که با جلالش در رقابت است خاموش نماید و در شکوه و عظمتِ پرابهتش قدوسیت خود را بر هر مخلوق متواضع و فروتن آشکار نماید. اما نیازی نیست صبر کنید. ایوب، اشعیا، چارلز گُلین، و بسیاری از شما خود را فروتن نموده‌اید تا با جدیت در پی خدای قدوس بروید و ذائقهٔ خود را برای عظمتش پرورانده‌اید. به شما و همهٔ کسانی که به تازگی طعم این عظمت را چشیده‌اید، از طرف خدایی که تا ابد زنده، مقتدر، قادر مطلق، پرشکوه، تکریم‌شده، قدوس، و پر جلال است، چنین وعده می‌دهم: «مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کرد و من شما را اجابت خواهم نمود و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید (با جدیت در پی من باشید)، مرا خواهید یافت» (ارمیا ۲۹:۱۲-۱۳).

جان پای‌پر